

هوش همایونی

دربارهٔ مهران مدیری، کارنامه اش و قهوه تلخ

چاپ شده در : مجله همشهری ماه به سردبیری امیر حسین مهدوی

زمان انتشار : ۱۳۸۹

عنوان این یادداشت (هوش همایونی) به دلیل شبهه سلطنت ستایی، به شکلی قابل پیش بینی در مرحله چاپ تغییر یافت. بدیهی است که این عنوان به جای شبهه موردنظر، به منظور ستایش هوش مدیر از طریق شبیه سازی با دیالوگ های مجموعه "قهوه تلخ" چنین برگزیده شده بود.

*

*

جریان های اجتماعی که همواره حول محور کارهای مهران مدیری در جایگاه کارگردان و حتی در جایگاه بازیگر شکل گرفته، در تمام طول سال هایی که از آغاز فعالیت او در ابتدای دهه ۱۳۷۰ تاکنون می گذرد، با وجود افزایش و گسترش نجومی ابزار سرگرمی و شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای و سیستم نمایش خانگی و منابع طنز و تصویر در اختیار مردم، هرگز کاهش نیافته است. حتی در دوره ای که کارهای ضعیف تر او مانند «نقطه چین» به مرحله پخش رسید، همچنان این امواج اجتماعی میان مخاطبان انبوه مثلاً در خصوص محبوبیت شخصیت بامشاد (رضا شفیعی جم) و تکرار شعرخوانی تکیه کلام وار او پدید آمد. شاید در نگاه نخست به نظر برسد این خصلت عمومی جامعه کم تفریح و کم سوژه ماست که از تکیه کلام شخصیت خشایار مستوفی (حمید لولایی) در کارهایی از کارگردانان مختلف تا مثلاً مجموعه طنز «چهارخونه» سروش صحت، آمادگی این تکرارها و تبدیل هر پدیده ای به یک موج همه گیر اجتماعی را دارد. وانگهی آن چه به عنوان تفاوت جنس کار مدیری با اغلب موارد دیگر برایم مهم و در واقع دلیل ورود به مطلب با این بحث است، این ویژگی است که او با انتخاب اجزایی از رفتارهای همگانی ایرانی در گذشته و حال ما، عموماً به این درجه می رسد که پدیده ای را از دل تکیه کلام ها به یک تأثیر اجتماعی کم و بیش ماندگار تبدیل کند. در فرهنگ مناسبات اداری و کاری جامعه ما، چند سالی است که هیچ چیز جای ترکیب ساختگی مدیری و پیمان قاسم خانی در مجموعه «پاورچین» یعنی «پاچه خاری» - که اغلب به غلط آن را «پاچه خواری» می

گویند- نمی گیرد. این تنها یک تکیه کلام موقتی و زودگذر مانند نمونه های دیگری که نام بردم، نیست. تعبیر است که در درازمدت دست برخی روابط رئیس و مرئوس را با تمام چاپلوسی ها و خودشیرینی های مرسوم در آن، رو کرده و حالا دیگر انگیزه های هر دو طرف در هر محیط کاری، با به کار بردن این واژه از سوی خود آنها یا دیگران، به سرعت لو و زیر سوال می رود .

تصویری که این روزها از زدو بندها و روابط خاله زنی رایج و جاری در اطراف ما در مجموعه «قهوه تلخ» ارائه می شود و به قدری منطبق بر تجربه ها و مشاهدات هر ایرانی است که می توان گفت جامعه امروز ما کاریکاتوری از آن واقعیات عینی است که در این مجموعه می بینیم (و نه برعکس) یا تصویری که ریا و تغییرات رفتاری ناگهانی و چشم و هم چشمی و ادعاهای بی پایان در عین نادانی ما را در دیاری خیالی موسوم به برره در دو مجموعه «پاورچین» و «شب های برره» به شیرینی محض و تلخی مطلق به نمایش می گذاشت، از جلوه های روشن این تأثیر متکی به روانشناسی اجتماعی در کارهای مدیری است. وقتی شخصیت های رامین (مدیری) و مریم (لاله صبوری) در جنگ طنز «۷۷» او با هم بگو مگوهای زن و شوهری مداوم داشتند، هیچ خانواده ایرانی در هیچ قشر و طبقه فرهنگی و اجتماعی نمی توانست ادعا کند که دست کم چندتایی از مکالمات و لحن ها و تمسخر و طعنه های میان آن دو شخصیت را در مشاجره های زناشویی خود به کار نبرده و تصویری از خود و غرغره هایش را در هیچ بخشی از این مجموعه، ندیده است. بر این اساس، مدیری توفیق می یابد بر مبنای آن محور کلی که بارها در نوشته هایم تکرار کرده ام و آن را نشانه اصالت عمیق تر هر کس در کارش می دانم، دست پیدا کند: این که نشان دهد آدمی اصیل تر است که بدی های قوم خویش را بهتر بشناسد. با نگرشی که نمونه هایش را در کار او مثال زدیم، همواره می توان دید که مدیری پیشنهاد می کند به جای آن تعبیر اخلاق زده کلیشه ای مبنی بر این که «به هم نخنندیم، با هم بخندیم»، دقیقاً به این سمت و سو می رود که پیشنهاد کند به خود بخندیم. ما ریا و معامله گری داود/داونه (جواد

رضویان) و فرهاد (مدیری) در «پاورچین»، سودجویی و مصادره به مطلوب شخصیت های «جایزه بزرگ» بر سر یک ماشین گرانقیمت، بهره برداری های مختلف نهادها و افراد از بلاهت منجر به موفقیت مسعود شصتچی در «مرد هزار چهره» و دنباله اش و ... البته بازی های پیچ در پیچ توطئه و ظاهرسازی میان آدم های دربار جهانگیرشاه (محمدرضا هدایتی) در «قهوه تلخ» را می بینیم و در اصل با کشف شباهت های میان آنها و خود و جامعه و زمانه مان می خندیم. این به خود خندیدین، می تواند منهای لذات حاصل از کمدی، نوعی کارکرد اجتماعی اثربخش نیز داشته باشد که هرگز با بی رمقی و بی اثری آثار اجتماعی آکنده از شعار این سینما و این تلویزیون با پیام های پندآموزی که می دهند یا می خواهند بدهند - از کارهای حسین سهیلی زاده تا مثلاً همین فیلم مستطاب و معظم «ملک سلیمان» و همتایانشان - در یک سطح و سبب جای نمی گیرد. بی شک نویسندگان چیره دست و طنزشناس کارهای مدیری در دسترسی به این هدف غیرمستقیم اما ارزشمند، نقش ویژه خود را داشته اند. اما از یاد نبریم که او در حضور هر یک از آنها، با تمام تغییراتی که در گروه نویسندگان کارش پدید آمده، به همان میزان این خصلت ها را حفظ کرده و گاه ارتقاء بخشیده است. این قاعدتاً به توانایی های اجرایی او در کارگردانی که اتفاقاً به لحاظ تکنیکی بسیار هم معمولی و بی شعبده است (شاید اصلاً نیازی به این وجه ندارد) نمی تواند مرتبط باشد. ماجرا به هوش او در شناخت جریان هنجای اجتماعی قابل هجو در دل کارهایش برمی گردد که شخصاً امیدوارم تداوم و تکامل پیدا کند و به هیچ دلیلی بازنایستد.